



ایمان به غیب؛ نخستین گام دین داری / مفهوم شناسی آموزه غیب

چگونه می‌توان دین‌داری را بر مبنای ایمان به چیزهای پنهان بنا کرد؟! چگونه می‌توان به چیزی که از آن بی‌خبریم و حقیقت آن را نمی‌دانیم و به هیچ نحوی برای ما روشن و معلوم نیست، ایمان آوریم؟

چگونه می‌توان دین‌داری را بر مبنای ایمان به چیزهای پنهان بنا کرد؟! چگونه می‌توان به چیزی که از آن بی‌خبریم و حقیقت آن را نمی‌دانیم و به هیچ نحوی برای ما روشن و معلوم نیست، ایمان آوریم؟

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از احمد رضا دردشتی، محقق مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم است که در ادامه می‌خوانید:

پیش‌زمینه؛ درآمد

با تأمل در آموزه‌های قرآن کریم، سنت و سیرت پیشوایان دین، به خوبی روشن است که عقل و عقل‌ورزی جایگاه ارجمند و رفیعی را به خود اختصاص داده است. البته اینکه مراد از عقل در منابع اسلامی به چه معناست، بحث دیگری است؛ اما فی‌الجمله اطمینان داریم که عقل‌ورزی، از سوی دین تأکید و توصیه شده است. اسلام خود را دین حنیف (حقیقت‌گرا) و منطبق بر فطرت انسانی معرفی می‌کند؛ از این رو آموزه‌هایش باید مطابق و سازگار با فطرت انسان باشد. بسیاری از شبهات و ابهاماتی که احياناً نسبت به پاره‌ای از آموزه‌ها و احکام اسلامی مطرح می‌شود، از بی‌توجهی به محکمت دین، عدم دقت در مبنای بنیادین (هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دین) و نیز بی‌اعتنایی نسبت به روش صحیح دین‌شناسی ناشی می‌شود. در نوشتار حاضر به یکی از پرسش‌های که درباره‌ی مهم‌ترین آموزه‌ی دینی، یعنی ایمان به غیب، مطرح شده است، اشاره کرده و پس از بررسی به نقد آن خواهیم پرداخت.

شبهه

در قرآن آمده است که اولین شرط دینداری و تقوا، ایمان به غیب است: ... (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب ایمان آورند و ...؛ [۱] پرسش این است که چگونه می‌توان دین‌داری را بر مبنای ایمان به چیزهای پنهان بنا کرد؟! چگونه می‌توان به چیزی که از آن بی‌خبریم و حقیقت آن را نمی‌دانیم و به هیچ نحوی برای ما روشن و معلوم نیست، ایمان آوریم؟! این امر خلاف عقلانیت است. عقل می‌گوید: تا چیزی را نفهمیدی و از آن آگاه نشده‌ای به آن ایمان نیاور! ولی قرآن می‌گوید: به چیزی ایمان بیاور که به آن آگاهی نداری!

مقدمه

هویت دین از سه بخش تکون یافته است. بخش یکم، جهان‌بینی و نظام باورمندی است که از شناخت‌ها، نگرش‌ها و تفسیرهای دین نسبت به مجموعه‌ی هستی، مبدأ، معاد، نبوت، ... و دیگر مسائل مربوط به این اصول تشکیل می‌شود.

بخش دوم، نظام ارزشی و اخلاقی دین است که نظام اخلاقی خاصی را تبیین کرده، خصلت‌های نیک و بد را توصیف و از رفتارهای اخلاقی مقبول دین سخن می‌گوید و به آن توصیه می‌کند.

بخش سوم، احکام و قوانین فقهی و حقوقی است که تنظیم رفتاری مؤمنان در سلوک فردی و اجتماعی را سامان می‌دهد. [۲] دینداری، به معنای حقیقی و جامع، هنگامی تحقق می‌یابد که همه این بخش‌ها در نظام شخصیتی و رفتاری مؤمن جایگاه خود را بیابد و در سبک زندگی و اهداف حیات او نقش خود را ایفا کند. بخش اول که عبارت است از جهان‌بینی و نظام باورمندی، از چنان اهمیتی برخوردار است که اگر نقصی در آن پدید آید، ممکن است اساس دینداری را دچار اختلال کرده و اصلاً مانع تحقق آن شود؛ ولی بخش دوم و سوم، هرچند در جای خود مهم و تأثیرگذارند، اما نقص در آن‌ها دینداری را ناقص و کم‌اثر می‌کند نه اینکه از اساس آن را از بین ببرد.

در بخش اول، مهم و ترین و ریشه و ای ترین حقایق که فرد مؤمن باید به آن باورمند باشد، حقایق هستند که یا غیب مطلق و اند (مانند وجود خداوند)، یا در زندگی دنیا و با حواس ظاهری قابل رؤیت نیستند (مانند بهشت و جهنم) و یا اگر ذاتا قابل مشاهده و تجربه با حواس و اند (مثل درک حضور پیامبر یا امامان)، به سبب برخی موانع (مانند فاصله زمانی،...)، چنین تجربه و ای برای مؤمنان ممکن نیست.

مفهوم و شناسی و گونه و شناسی آموزه و غیب

غیب، در لغت به معنای پوشیده و پنهان و ضد شهادت، به معنای آشکار و پیداست. در اصطلاح قرآنی، غیب، به معنای هر حقیقتی است که از حواس انسان و ها پوشیده است و فرد مؤمن باید به استناد دلیل و های متقن عقلی و نقلی به آن ایمان آورد. اساسا همه ادیان الهی، خصوصا ادیان توحیدی، بر پایه ایمان به حقایق پوشیده از حواس بنا شده و اند. بارزترین مصداق غیب، وجود خداوند است که ایمان به وجود او ریشه و ای و ترین اصل ایمان مؤمنان است.

غیب، به یک اعتبار، دو گونه است: غیب مطلق و غیب نسبی؛ غیب مطلق عبارت است از حقایق که هیچگاه شکار حواس ظاهری انسان نشده و آدمی تا ابد از تجربه حسی آن و ها محروم و ممنوع است. البته این ممنوعیت و محرومیت، امری اعتباری و دستوری نیست؛ بلکه به این سبب است که سنخ وجودی آن موجود یا موجودات، به گونه و ای است که حواس ظاهری انسان، ناتوان از درک آن و ها است. نمونه بارز و مصداق اتم چنین غیبی، وجود مقدس خداوند و فرشتگان مقرب اوست.

گونه دیگر غیب، غیب نسبی است؛ غیب نسبی به موجودات، واقعیت و ها و حقایق اطلاق می و شود که برای برخی از افراد، و نسبت به برخی از زمان و ها و در شرایط خاصی، پوشیده و پنهان و اند؛ هر چند در ذات خود قابلیت تجربه شدن با حواس ظاهری را دارند. دامنه موجوداتی که در گستره غیب نسبی قرار می و گیرند، بسیار فراوان و بلکه بی و نهایت است؛ زیرا هر چیزی می و تواند نسبت به فردی، غیب و نسبت به فرد دیگری، مشهود باشد. مثلا کشور چین و تمامی مختصات آب و هوایی، طبیعی، جغرافیایی و فرهنگی آن را در نظر آورید.

این مجموعه از واقعیت و ها نسبت به کسانی که در حال حاضر آن را تجربه می و کنند، مشهود و نسبت به ما که بیرون از آن فضا هستیم، غیب محسوب می و شود. با توجه به چنین امری، روشن است که علم ما به بسیاری از امور نه به سبب این است که آن و ها را با حواس خود تجربه می و کنیم و مشهود ما هستند؛ بلکه یا به سبب تعقل و تفکر (دلیل عقلی نظری) و یا به سبب اعتماد و اطمینان به گفته کسانی است که بی و واسطه آن را تجربه کرده و محصول تجربه خود را برای ما گزارش کرده و اند (دلیل نقلی به اضافه و ای دلیل عقلی عملی). علم و اعتقاد ما به این امور، در حقیقت، علم و اعتقاد به امور غیبی است و تا زمانی که خود ما شخصا آن و را تجربه نکنیم، برای ما غیب محسوب می و شوند.

حال اگر بنا باشد که ما همه آن و چه را در گستره زندگی وجود دارد شخصا تجربه کرده تا به وجود و مختصات آن و علم و اعتقاد پیدا کنیم و زندگی و مسائل پر شمار آن را بر مبنای علوم حسی سامان دهیم، هیچگاه نمی و توانستیم به آسانی به اهداف خود برسیم و اکثریت قریب به اتفاق مسائل زندگی، یا آغاز نمی و شد و یا به انجام نمی و رسید! بنابر این، ایمان به غیب جزء مسائل ضروری و گریزناپذیر زندگی است و به هیچ روی نمی و توانیم آن را از معادلات زندگی حذف و یا آن را نادیده و انگاریم.

ایمان به غیب، اساس دینداری

در ساحت دینداری نیز، به مانند دیگر ساحت و های زندگی، مسائلی وجود دارد که یا غیب مطلق و اند، مثل وجود خداوند و... و یا غیب نسبی و اند، مانند وجود پیامبر و امامان علیهم السلام (نسبت به کسانی که آن و ها را ندیده و اند)، بهشت و دوزخ،... . ایمان به این حقایق و واقعیت و ها اساس تجربه دینی مؤمنان را تشکیل می و دهند و دینداری، بدون ایمان به این امور، سامان نخواهد یافت. اساسا دین، و به خصوص ادیان توحیدی، بر پایه امور غیبی و دعوت به ایمان به این حقایق شکل می و گیرند و بدون این مسأله، هویت خود را به طور کامل از دست می و دهند.

تصور کنید که اگر بنا باشد ایمان به خداوند، فرستادن پیامبران و فرو فرستادن کتاب و های آسمانی، بهشت و دوزخ،

حساب و کتاب، فرشتگان، عالم برزخ، وجود روح، ... و ده‌ها حقیقت دیگر، که منظومه موضوعات دینداری را محقق می‌کند؛ از چارچوب دینداری خارج شود و ایمان به آن‌ها ضرورتی نداشته و فقدان آن‌ها به دینداری زیانی نرساند، آنگاه چه چیزی برای اعتقاد و ایمان باقی خواهد ماند؟! آیا مجموعه عظیم اخلاق و رفتارهای دینی، که بر پایه ایمان به همین امور غیبی شکل گرفته است، به یکباره فرو نمی‌ریزد؟!]

ایمان به غیب، ایمانی برخاسته از عقلانیت

گفتیم که ایمان به غیب اساس دین‌داری است و بدون آن، دین‌داری معنا و مفهوم حقیقی خود را از دست می‌دهد. حال پرسش مهم این است که ایمان به غیب، بر چه پایه‌ای استوار است؟ آیا انسان باید بدون تکیه بر تعقل، تفکر و با بستن در پرسش‌گری، به غیب ایمان آورد؟ آنچنانکه ایمان در ادبیات مسیحی امری و رای فهم، علم و تعقل است و اصلاً گفته می‌شود: ایمان بیاور تا بدانی! [۳]

یا این که ایمان به غیب باید بر پایه‌ای معرفت، علم و تعقل سامان یابد؟ آموزه‌های قرآن کریم، احادیث پیشوایان دین و سبک هدایت‌گری آنان، ایمان مبتنی بر تعقل و تفهم را توصیه و تقدیس می‌کند. انبوهی از آیات و روایات دینی بر اهمیت تعقل، تفکر و تأمل در حقایق هستی و وجود انسان، بهترین گواه بر این معناست. قرآن در توصیف اولوالالباب (صاحبان خرد) می‌فرماید: ... کسانی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و محصول تفکر آنان این است که به حکمت و تدبیر و هدفمندی آفرینش ایمان آورده و با زبان جان و تن می‌گویند): خداوندگار! تو این همه را باطل و بی‌هدف نیافریده‌ای! تنها پاک و منزّه تویی! پس ما را از کیفر آتش برهان! [۴]

آیات پرشماری از قرآن کریم با الفاظ و الحان گوناگون، علم، فهم و تعقل را تکریم، و جهل، سفاهت و نادانی را تقبیح و نکوهش کرده است. [۵] در روایات اهل‌بیت علیهم السلام تفکر، تعقل و پرسش‌گری جایگاه بلند و رفیعی دارد؛ آنچنانکه لحظه‌ای تفکر، ارزش و پاداشی معادل هفتاد سال عبادت (عمر معمول یک انسان) یافته است. [۶]

بنابر این در دین اسلام، ساحت دین‌داری عاری از تفکر و تأمل نیست. اساساً دین‌داری تهی از معرفت، نه سودمند است و نه مورد سفارش اسلام قرار گرفته است؛ بلکه عکس آن امر، یعنی دین‌داری عالمانه، تحسین و توصیه شده است.

در آموزه‌های دینی علم، عالم، عقل و تعقل جایگاه بس بلند و با شکوهی دارد. [۷] از این رو ابداء از مؤمنان خواسته نشده است به چیزی ایمان آورند که هیچ‌گونه آگاهی از آن ندارند. به عبارت دیگر از اهل ایمان خواسته نشده است که بر خلاف عقل و منطق رفتار کنند؛ بلکه خواسته‌اند تا با تفکر و تأمل در هستی و سیر در آفاق و انفس، به حقایق هستی ایمان آورده و منظومه ارزش‌های خود را بر محور این حقیقت‌ها سامان دهند.

گونه‌های مدرکات عقلی

عقل در مواجهه با مسائل گوناگون سه رویکرد کلی دارد: ۱. پسندکردن (عقل پسند)؛ ۲. گریختن (عقل گریز) و ۳. ستیزه‌کردن (عقل ستیز). به عبارت دیگر برخی موضوعات در حیطه ادراک عقل قرار دارند و عقل با تأمل در ماهیت و ادراک مختصات آن‌ها به شناخت و تصدیق‌شان مبادرت می‌ورزد. عالم ماده و برخی از مختصات و پدیده‌های آن از سنخ مدرکات عقل‌پسند است. گاهی عقل پس از طرح موضوعی، آن را به شدت مردود و باطل دانسته و با آن می‌ستیزد و وجود آن را ناممکن توصیف می‌کند.

به عنوان مثال اجتماع یا ارتفاع نقیضان (مثل وجود و عدم) یا اجتماع متضادان (مثل سرما و گرما) از بارزترین مصادیق موضوعات عقل‌ستیز است. گروه سوم از مسائل، مسائلی است که عقل، وجود آن‌ها را انکار نمی‌کند؛ بلکه اصل وجود یا امکان وجودی آن‌ها را می‌پذیرد اما اعلام می‌کند که من از درک حقیقت چنین مسائلی ناتوانم و ادراک آن‌ها به ابزارها و راه‌های دیگری نیازمند است. آن‌ها چه که تحت عنوان غیب، در ادبیات دینی ما مطرح می‌شود، از گروه اول و سوم است؛ یعنی یا عقل آن را اثبات آن می‌کند؛ هرچند حس، از تجربه آن ناتوان و ممنوع است و یا با اثبات امکان آن، خود را از ادراک حقیقت آن ناتوان می‌بیند.

حقیقت وجود خداوند، معاد جسمانی، بهشت و جهنم، فرشتگان الهی، ... از این گروه‌ها هستند. عقل از فهم حقیقت

آن‌ها ممنوع است؛ هرچند با برهان‌های خود، اصل وجود آن‌ها را می‌پذیرد. بنابراین علم به غیب و ایمان به آن، گاه با اثبات صریح عقل صورت می‌گیرد؛ اگر چه درک کنه و حقیقت برخی از موجودات غیبی فراتر از توان عقل است و گاهی عقل، ضمن تأیید امکان وجود آن‌ها، خود را از ورود در حیطه ادراک کنه آن‌ها، ممنوع و ناتوان می‌یابد.

بنابر این، معارف و مسائل دینی که در حوزه امور غیبی قرار می‌گیرد یا عقل گریزند یا عقل پسند، و موردی نیست که مشمول ستیز و انکار عقل واقع شود. از این رو ایمان به غیب در ادیان توحیدی و به خصوص دین اسلام، بر پایه معرفت عقلی خالص و یا معرفتی مرکب از برهان عقلی و دلیل نقلی صورت می‌گیرد.

در هیچ موردی از مؤمنان خواسته نشده است که عقل خود را تعطیل کرده و با چشم‌ها و گوش‌های بسته به چیزی که معرفتی به آن ندارند، ایمان آورند. قرآن کریم ضمن تحسین و تکریم تعقل و تفقه، از کسانی که با دراختیار داشتن ابزار تفکر، از آن‌ها بهره لازم را نمی‌برند و صرفاً در امور حسی و لذت‌های تنانه و حیوانی خود را سرگرم کرده‌اند، به شدت انتقاد کرده است. [۸]

خاستگاه‌های ایمان به غیب

پیش‌تر اشاره شد که ایمان به امور غیبی یا با برهان خالص عقلی صورت می‌گیرد و یا با برهان‌هایی مرکب از مقدمات عقلی، نقلی و شهودی. اولین و اصلی‌ترین غیبی که انسان باید به آن ایمان آورد تا در جرگه دین‌داران وارد شود، ایمان به وجود و یگانگی خداوند است.

این مسأله باید با برهان عقلی خالص و یا ترکیبی از برهان عقلی و کشفی صورت گیرد و استناد به مقدمات نقلی در آن روا نیست. پس از اثبات اصل وجود و برخی صفات خداوند، نوبت به ضرورت پیامبری و شناخت اوصاف عام پیامبر می‌رسد.

این دو مسأله نیز باید با ادله عقلی اثبات شوند تا راه را برای ورود در قلمرو دین و آموزه‌های وحیانی به روی انسان بگشایند. از این جا به بعد هرآنچه از امور غیبی مطرح شده و خواسته می‌شود به اصل وجود و مختصات آن‌ها ایمان بیاوریم، از ترکیب برهان‌های عقلی و نقلی، اثبات و فهم می‌شود. برخی از امور غیبی هم ممکن است برای عده‌ای کمی از مردم به واسطه شهود روحانی و مکاشفه قلبی اثبات شود؛ ولی همان مشهودات و مکاشفات هم بدون پشتوانه‌های عقلی و نقلی، قابل استناد و اطمینان نیستند.

بنابرین ملاحظه می‌شود که نه تنها دین‌داری حقیقی بدون ایمان به غیب ممکن نیست و بدون آن به دینداری‌ای سکولار و معنویتی روان‌شناختی دگرگون می‌شود. اما ایمان به غیب و اموری ماورای عقل و حس، حتماً با راهنمایی و روشن‌گری عقل و منطق تحقق می‌یابد.

علم غیب مخصوص خداست!

بر اساس استدلال‌های عقلی و فلسفی و تبیین‌های دینی، خداوند، که خود اصیل‌ترین امر غیبی، بلکه غیب مطلق است و همه غیب‌ها و شهادت‌ها از وجود او می‌جوشد، تنها کسی است که به غیب و باطن عالم آگاه است. همه غیب‌ها و مشهودها درمحضر اوست و اساساً هرچه برای ما غیب و پنهان محسوب می‌شود، برای او آشکار و هویداست.

علت اصلی وجود امور غیبی، همانا محدودیت گستره وجودی ماست و هرچه بر این گستره افزوده شود، از شمار امور غیبی هم کاسته می‌شود. خداوند که وجودش بی‌نهایت و محیط بر همه هستی است و همه اشیاء در محضر او حاضر و او بر همه چیز شاهد و نگهبان است، [۹]

بر همه چیز علم حضوری قیومی دارد و ذره‌ای در عالم هستی از دایره علم او بیرون نیست. بنابر این خداوند ذاتاً علام‌الغیوب است؛ البته برخی از بندگان شایسته‌ی خداوند، به سبب قرب و ولایتی که نسبت به او دارند از پاره‌ای از امور غیبی، که ادراک و اطلاعش برای عموم انسان‌ها حاصل نیست، برخوردارند. [۱۰] از این رو کسانی (مانند پیامبران و امامان علیهم السلام) هم که عالم به غیب‌ها و واقعات، خداوند آن‌ها را از برخی مسائل غیبی آگاه می‌کند و هیچ‌کس، جز خداوند، عالم به غیب نیست.

[۱] . الذین یؤمنون بالغیب و ... بقره / ۲

[۲] . البته پوشیده نیست که نظام حقوقی و فقهی دین اسلام، در طول نظام اخلاقی و برای تعمیق و گسترش نظام اخلاقی، و مبتنی بر باورهای بنیادین اعتقادی قرار دارد. به عبارت دیگر کارکرد نظام عملی دین، در حقیقت، به ریشه‌زنجی& گرفتن خصلت‌های نیک و زدودن خصلت‌های بد و در نهایت، تقویت نظام باورمندی (ایمان) انسان می‌انجامد.

[۳] . البته این سخن به یک معنا درست و به یک معنا، غلط است. اگر به این معناست که دین داری در ساحتی تهی از هرگونه تعقل و آگاهی شکل می‌گیرد و نخست هرچه کتاب مقدس و کشیشان به شما می‌گویند، بدون هرگونه تفکری بپذیرید و به آن ملتزم شوید تا آن را بفهمید، سخنی به غایت نادرست و باطل است. اما اگر منظور این است که پاره‌زنجی& ای از حقایق عالم (یا لایه‌های وجودی حقایق) تنها پس از ایمان به خداوند و حقایق تبیین شده توسط دین، بر شما مکشوف می‌شود، سخنی به غایت درست و حکیمانه خواهد بود.

[۴] . الذین یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار آل عمران/ ۱۹۱

[۵] . محمد/ ۳۴

[۶] . تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعین سنه (اوصاف الاشراف؛ ص ۴۳).

[۷] . برای مطالعه روایات به کتاب‌های اصول کافی، باب فضل العلم و کتاب منیه المرید، از شهید ثانی مراجعه شود.

[۸] . و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون؛ و یقینا دوزخ را برای بسیاری از جنیان و انسان‌ها پدید آورده‌ایم. آنانکه دل‌های داشتند که با آن نیاندیشیدند و چشم‌هایی که با آن‌ها ندیدند و گوش‌هایی که با آن‌ها نشنیدند؛ آنان مانند چهارپایان و بلکه گمراه‌تر چهارپایانند، آنان همان غافلان هستند، اعراف/ ۱۷۹

[۹] اولم یکف بربک انه علی کل شیئ شہید؛ آیا برای خداوندگار تو همین بس نیست که بر همه چیز شاهد و گواه است؛ فصلت/ ۵۳

[۱۰] . عالم الغیب فلا یتظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضیٰ من رسول ... ؛ جن/ ۲۶-۲۷